

ای کاش



ای کاش....

افسوس! آب!

آب و این همه تشنگی؟! ای مشکها

ای کاش آن قدر زیاد بودید که تا آخر روز عاشورا آب در خیمه‌ها می‌ماند، می‌دانم که دوستان شما در خیمه‌ها از اتمام حجّت حسین(ع) و اصحابش عرق شرم می‌ریختند.

- آن گاه که دلیر مردان کربلا شما را بر دوش می‌کشیدند و به آتش دشمن می‌زدند تا مگر جرعه‌ی آبی بدست آورند، شما را می‌دیدم که آن جوانمردان را تشویق می‌کردید.

- آن گاه که آب گوارا از لب شما سرازیر می‌شد از خجالت سر بزیر می‌افکندید. و اگر تیری به شما می‌خورد سیل اشکتان جاری می‌گشت که «آه از خیمه‌ها».

و آن گاه که خبر شهادت عزیزانتان می‌رسید شما نیز بی‌هوش در خیمه افتاده بودید.

- ای حسین عزیز، اگر آب بینم تو را یاد خواهم کرد. اگر آب بنوشم بیاد تو خواهم سوخت.

اگر دریا بینم، دل دریاییات را مجسم خواهم کرد. اگر مشک بینم اشکم جاری می‌شود.

اگر لب‌تشنه‌ای بینم زمزمه می‌کنم که «ای حسین»



منبع: افسوس آب، محمدرضا انصاری